

خ

است و زنان آنرا در کومه های خود می مالند، کومه های شان سرخ میشود.

خارگین، خارکش = خارکش.

خاره = زمینی بدون آب و علف، زمین خشک.

خار = شش (۶)، خار ذیس = شصت (۶۰).

خاروم = ششم (۶).

خابن بهند = بند شاخ (ریسمان برای بستن چهار پایان شاخدار).

خابن جوروف، خابن چروف = جاروب درشت؛

~ ته اس درخت خنبچکین جور کینن = جاروب درشت را از شاخچه های درخت جور میکنند.

خابن دار = شاخدار.

خابن = شاخ.

خابن-پیل = کندن با شاخ؛ خابن-پیل چ. = با شاخ

کندن؛ بنیچ زمهد ~ کینت = گاو زمین را با شاخ خود می کند.

خابنچ = خمیر.

خابنچنک، خابنچین = خمیری، از خمیر،

چیزیکه از خمیر ساخته میشود؛ بے پلاخت آدم ته مس ~ لوفین = آدم بی استعداد را هم خمیری

خابنچنک "میگویند.

خابنخینخ = شاخ سینس، نام رودخانه که یکی از

واشهره و دره و دیگری از رباط سرچشمه میگیرند و در ناحیه اندیز با هم یکجا میشوند و

به دریای آمو وصل میشود.

خابنک = گیسو؛ مه مه مو ~ وهف = گیسو مرا

بیاف.

خابنن، خابننک = شاخدار، از شاخ؛ یو موند ~

گج فد = بزغاله من شاخدار بود؛ وم چاقو بند ~

دسته = دسته چاقو از شاخ است.

خافونتاو = بر زمین زدن، نقش بر زمین کردن،

چپه کردن.

خافونتاو = پاهین زدن، سرنگون ک. چپه کردن.

خاک بارین، خاک بارین = مه خشک، مه

غبار آلود.

خاک روغن = تیل؛ چس ید ~ تس نه سؤد = ببین

تیل چپه نشود.م. تیل.

خاک = ۱- خاک، زمین؛ بشهند خاک خه فد، آپ

گنبت ته سؤد = اگر خاک خوب باشد، گندم زیاد

میشود؛ ۲- جای قیر؛ یو یت خو باب خاکه ته

خاب ۱ = خوا، بلی، خوب.

خاب ۲ = خواب. م. خودم.

خابا = خوب، درست است (برای تاکید)؛ مه

رنس! خابا! = یادت نرود! درست است!؛ وے

تیر باغ تهم بنخ ده! خابا = باغ بالایی را آبیاری

کن! درست است!.

خابگاه = خوابگاه، لیلیه.

خاتون = ۱- خانم؛ ۲- اسم خاص مث. (خاتون،

دولت خاتون، گل خاتون).

خاج کوف = گاو هایکه در خرمن کوبی چپر کش

میکند.

خاج = نرم کردن غله در خرمنگاه؛ خاج و بنداو،

خاج هی چید، خاج دیت = خرمن کردن.

خاجه = خواجه، بزرگ، صاحب.

خاخون، خاخان = پیر یهودی، رهبر مذهبی

یهودها.

خاده دار = با خاده (کسیکه با چوب راست و

محکم کشتی میراند).

خاده = خاده (چوب برای راندن کشی).م. ماث،

زارگ.

خار = خار، بیچاره، ناتوان.

خارا = کلان، بلند قد، بزرگ؛ مأش أم ~ چارک

وینت = ما یک نفر بسیار بلند قد دیدیم؛ وے ~

بنیچ گر = گاو کلان را ذبح کن.م. غله، گراز.

خارپینت، خارپینتک = خارپشت، خارپشتک.

خارپینتکے = تخم مرغ لقاع (باروری)ناشده.

خارج = خارج.

خارجے = خارجی.

خار-سیکون، خار-سیکوند = نوع چنگک، آنگشته

یا چهارشاخ؛ خو خلون أم ~ چود = (من) خرمن

روبه خود را با چهار شاخ باد کردم.

خارین، خارین = خارش.

خارک = آرایش؛ خارک سیت دستور، گخابین

وے زین خو، خو لنبین ارد وے مالین، وهذ

سپن راشت = آرایش "خارک" مانند خاک (پودر)

خو، درو نیود داد= او به سر قبر بابای خود آمد و شروع به گریان کرد؛ به خاک چ.، آب ات خاک چ.= بخاک سپردن، دفن ک.م. سبت.
خاکاف= اولین آبیاری زمین بعد از کشت؛ ک- اسید ~ جهلد تیار سُنْت= امسال آبیاری زود تیار شد؛ خاکاف چ.= اولین آبیاری ک. زمین بعد از کشت.

خاکستین= قبرستان.

خاگنه= خاگینه.

خال بچه= بچه خاله، عمو زاده؛ مات-یم آم ~ من و این بچه خاله استیم.م. پیتش.

خالک، خال (خالکیون، خالکین)= ماما.

خاله= خاله.

خاموبش، خاموش= خاموش؛ خاموبش چ.، خاموش چ.= خاموش ک.

خاموبشی، خاموشی= خاموشی.

خا-ناخا= حتمن، در پایان، دیر یا زود؛ یو تو پُخ ته نُر ~ یادد= امروز بچه تو حتمن می آید؛ وُز ته ~ تو فه-م=من دیر یا زود تو را میگیرم (به زن).

خاور= ۱-خاور؛ ۲- اسم خاص مذ. خاورشاه، محمد خاور؛ اسم خاص مث. خاور سلطون.

خاوند= صاحب (حیوانات)؛ وورج قته پربنت ات، خاوند قته نُود= با گرگ گاز میگیرد و با صاحبش (حیوان) گریان میکند(مثل).

خاویار= تخم ماهی.

خاپین= خواهش؛ خاپین چ. = خواهش ک.؛ خو خاپین تے = به خواهش خود.

خاپینمند، خاپشمند= خواهشمند.

خایم= در آخر، در نهایت.

خاین، خاین= خائین.

خُب= خوب.

خُبث= ض. خودم، خودش.

خبر= خبر.

خبرگبش، خبرگبیک= خبر رسان.

خبرگبشی= خبر رسانی.

خبیث= خبیث.

خبرخست، خپرخست= درخشش، درخشان (در مورد مقدار زیاد گل های شکفته)؛ باغبین اند ناش، مون یا دِگه مَبوه بین خه چسه، وپف گُل

خپرخست کبنت= در باغ اگر زردآلو، سیب و دیگر درخت های میوه دار را ببینی، گل های شان رنگا رنگ میدرخشند؛ خپرخست چ.= درخشش ک.، درخشان ش.

خِت= خت؛ بنخ ~ کن ات مایه انجه(مثل)= آب را خت کن و ماهی بگیر.

خِتا= چین.

خِتاف، خته، ختته= رسوب، رسوبی (ته مانده).

خِتایی= چینایی.

خِتک، خِتکے= رسوب، رسوبی (ته مانده).

خِتَن= ختن، نام شهر در سینک کیانگ چین.

خِتتاو= عرق کردن (اغلب در بدن اطفال)؛ وے بَعَل خِتتے = بغل او عرق کرد.

خِتالک= لایه سفید و خاکستری بالای زغال سوخته یا خاکستر.

خِتوی= ب. ماشک با نام علمی (به انگلیسی:

Vicia sativa) یکی از گیاهان علوفه ای می باشد.

این گیاه از تیره پروانه داران (Fabaceae)،

راسته نخود (Fabales) است. وپ. خِتوی رَقُند

چناو ات، شِتتق یه= ماشک مانند نخود است، اما

مسطح است.

خُد کُبی، **خُد کُشی**= خود کشی.

خُد مورج= مرده؛ ~ بنیج= گاو مرده.

خُد= خود.

خُدارج بون= آسیاب بان.

خُدارج بید= آرد کردن در آسیاب.

خُدارج= آسیاب.

خُدارجبف= جائیکه در آن آسیاب یا آسیاب ها میباشد.

خُدنگ= لجوج، سفید چشم، ستیزه جو؛ پد ~ آدم،

یے یار گهپ ته نه زئزد= این یک آدم لجوج

است، گپ هیچکس را قبول ندارد.

خُدنگت= واضع، راست، مستقیم، با جسارت،

پوست کنده؛ یو اک دُوند راست آدم یست، یو

ته~ لوقد= او آدم راست است، واضع میگوید.

خُدهر دهبت= بب. خُبیک-دهبت.

خُدے= خودی.

خُدیر(مذ.)، خُدهر(مث.)= کلان، بزرگ، بالغ.

خُدیر-ایوم= نوروز، سال نو، جشن سال نو.

خُدای= خدا(ج)، الله.

خَرَبَس = اکنه، جوش (در بدن)؛ یے گون اس غَزْدے مس ~ روی ذبذ = بعضی اوقات اکنه از چتلی هم میبیراید.

خَر-غُهَبَس = گژدم، عقرب؛ یه ~ اس ژیر بُن اند نَبَسناید = گژدم از زیر سنگ برآمد.م. غنْدهل.

خَرغَبَج = خاروغی، کسی که از شهر خاروغ باشد.

خَرگَره = (مرض) شکم پندیده.

خَرگَاه = خَرگَاه (خیمه کلان).

خَرَمَن = خرمن.م. شِرْم.

خَرْمَنخَبَف = خَلْمَنخَبَف.

خَرْمَندک، **خَلْمَندک** = کنه‌ها از جانوران کوچک

انگلی هستند. کنه‌ها بندپا هستند و از نظر علمی

به دو گروه کنه‌های حیوانات یا Ticks و سایر

کنه‌ها یا mites تقسیم می‌شوند که گروه اخیر را

برخی هیره می‌نامند. در باور عامه نام کنه فقط

به کنه‌های حیوانی اطلاق می‌شود که این نوع

کنه‌ها از راه خوردن خون پستانداران، پرندگان

و گاه خزندگان و دوزیستان تغذیه می‌کنند. کنه‌ها

به همراه هیره‌ها زیررده کنه‌سانان (Acarina)

را تشکیل می‌دهند. کنه‌ها دارای انواع

یک‌میزبان، دومیزبان و سه‌میزبان هستند.

کنه‌های ایکسودس، هیالوما و بوافیلوس از

خانواده سخت‌کنه‌ها عمدتاً در نشخوارکنندگان

ایجاد بیماری می‌کنند. کنه‌های مرگی (ارگاس

پریسکوس) نیز از خانواده نرم‌کنه‌ها هستند.

استفاده از انواع سموم حشرکش مانند کومافوس،

فن والریت، پرمترین و فلومترین در مبارزه با

این انگل‌ها مؤثر است. انواع آن‌ها موجب بروز

بیماری‌هایی مانند تب کریمه کنگو می‌شوند که

می‌تواند منجر به مرگ شود که در کشورهای

حوزه خاورمیانه بخش‌های جنوبی و شرقی اروپا

شمال غربی چین هند و آسیای میانه شیوع دارد

و از طریق گوشت دام وارد بدن انسان میشود.

و پ.

خَرَمَن-روبوَن، **خَرَمَن-روفون** = خرمن تیار

کردن، ختم خرمن کاری.م. شِرْم زدید.

خَرناز = خرناز، ناز بیجا.

خُذایے = خیرات.

خُذون گَر، **خُذون گهر** = کسیکه درزه‌ها را جمع میکند (تقریباً ۲۰ دانه توده ی).

خَر در ریگ، **خَر د ریگ** = خَر در ریگ، بی فایده، بیهوده.

خَرَات = استاذ، نجار.

خَرَج، **خَرَج** = خرچ.

خَرَجَات = هزینه، مصرف؛ **خَرَجَات چ** = هزینه

ک، مصرف ک؛ هر مپث ته صد سوم خیداو

ارد ~ کِن آم = هر روز صد سام مصرف میکنیم.

خَرابَسه = خراشه؛ ~ اس ارره غنث اند خه

وابست = خراشه از دندان‌های ااره می افتد.

خَرَاک وارے، **خَرَاک وارے** = خوراکه باب.

خَرَاک، **خَرَاک** = خوراک؛ **خَرَاک**، **خَرَاک** =

خوراکه.

خَرَامون = خرامان.

خَر-پَلهَنگ = نوع پلنگ.

خَر-پَنجَه = حرکت تند و سریع، تکان سریع؛ **دَم**

نُهال ته **وُز یے** ~ ته **نَبَسَن** آم = این نهال را در

تکان از جایش بیرون می‌کنم؛ **خَر-پَنجَه** و **بَدَاو** =

چسپیدن، گرفتن؛ موتر تا روون **سَت** اته، بچگله

بین بعد اس **زبا وَم** ارد ~ و **بَدَد** = موتر حرکت

کرد و **بچه** از پشت به آن چسپیدند؛ **توت دے**

رد چیز ~ و **بَدَج**، لَهک **سود** تر **خو چید** = تو

برای چه به او چسپیدی، بگذار خانه خود برود.

خَرپَنجَه = محکم گرفتن.

خَرپَهی = عضله ران.

خَرِت = خارش.

خَرِتَاو، **خَرِدَاو** = خارش کردن؛ تو **دهم** خه **خَرِت**

قه چنو آم = اگر پشت تو میخارد، بیار آنرا می

خارانم.

خَرِتَاو = خَر خَر زدن؛ وے ند وے **نای لپ**

خَرِت = گلوی او بسیار خَر خَر میکند.

خَرَجین = خورجین.

خَرِد = خرد، عقل.

خَرره، **خَره** = ۱-کلان؛ یه **مو مَر** **خَرره** یے

وهرگے **قود** = گوسفند من یک گوساله کلان

زائید؛ ۲- توده، جمع؛ **رِیز** ات **وابس** و **بَق** **کناره**

~ **قُد** = هیزم و **کاه** در کنار آنها توده بود؛ **خَرره**

چ = توده ک، جمع ک. (در یک جا).

خِروار = خروار، واحد اندازه گیری وزن (یک خروار ۳۰۰ کیلو گرام است).

خُرُوسَک = خروسک یا لارنگوتراکئوبرونشیت (croup یا laryngotracheobronchitis) به التهاب حنجره، نای، نایژه‌های اصلی اطلاق می‌شود. به علت تنگ بودن مجاری تنفسی در بچه‌ها ریسک ابتلا به انسداد مجاری هوایی به دلیل تورم و التهاب بیشتر است. لارنگوتراکئوبرونشیت در فصل پاییز و زمستان رخ می‌دهد و اغلب به فرم خفیف خود محدود شونده، تظاهر می‌یابد. این بیماری معمولاً در سنین ۶ ماه تا ۳ سال دیده می‌شود ولی در هر سنی می‌تواند رخ دهد. کروپ ویروسی در پسران با نسبت ۳ به ۲ شایع‌تر است. سن شایع معمولاً در ۲ سالگی است چنان‌چه یکی از افراد خانواده به این بیماری مبتلا گردد خطر ابتلا سایر افراد خانواده ۱۵ درصد است. این بیماری معمولاً در اثر آلودگی ویروسی مجرای هوای فوقانی رخ می‌دهد. این عفونت موجب بروز التهاب در داخل گلو می‌گردد، که منجر به مشکلات تنفسی و علائمی مانند سرفه به شکل «پارس سگ»، صدای خس‌خس (استریدور) و گرفتگی صدا می‌گردد. علائم خروسک ممکن است خفیف، متوسط یا شدید باشد و معمولاً در هنگام شب تشدید می‌شوند. این بیماری معمولاً با مصرف استروئید خوراکی و در موارد شدیدتر با مصرف اپی‌نفرین درمان می‌گردد. در موارد بسیار نادری به بستری در بیمارستان نیاز می‌گردد. بیماری خروسک را می‌توان بر اساس علائم بالینی تشخیص داد و احتمال بروز علائم ناشی از عوامل شدیدتری همچون اپی‌گلوئیت و انسداد مجرای هوایی وجود ندارد. بیشتر اوقات نیازی به بررسی‌های بیشتر -از جمله آزمایش‌های خون، رادیولوژی، و کشت میکروب- نیست. خروسک بیماری شایعی است و در حدود ۱۵٪ از کودکان دیده می‌شود که بیشتر آن‌ها در سنین ۶ ماه تا ۵-۶ سال قرار دارند. نوجوانان و بزرگسالان به ندرت دچار خروسک می‌شوند. دیفتری یکی از عوامل عمده‌ای است که باعث این بیماری می‌گردد، که

این عامل با موفقیت واکسیناسیون، و پیشرفت بهداشت و استانداردهای زندگی در جهان غرب بهبود یافته و به تاریخ پیوسته است. وپ.

خُرُوبِی، خُرُوبِی = هیجان، خوشی؛ **خُرُوبِی چ** = هیجان ک.؛ **دَبَف چاربن-بن بیت سَت خو، و هَدَف** **دَبَف رِنَبِن بن** ~ چورج = شوهر های شان آزاد شدند و زنهای شان خوش شدند.

خَرِه، خَرِه = هرچیزیکه با تعداد زیاد پهلوی همدیگر یا بالای هم چیده باشند.

خِرَنَک = خارش.

خَرِید، خَرِیت: **خَرِید چ** = خرید، خرید ک.

خَزَمَت = خدمت؛ **خَزَمَت گَر (خَزَمَت گهر)**، **خَزَمَت گَرے** = خدمتگار، خدمت گری.

خَزُونِه = خزینه.

خُرَنُونِے = شغنائی (باشنده شغنان).

خَس کِل = دیوار را اولین بار گل ولای زدن.

خَس وِچَن = ژولیده، در هم رفته، آشفته (چرک و چتل).

خَس = خس، نا درکار، بی ارزش.

خِست = خیست، تر؛ **خِست چ** = خیست ک، تر ک. (ادرار کردن).

خِستِچِن = خیست، تر.

خِستِیچ = خیست، تر.

خَسِج، خَسِج = گرد آرد در وقت آرد کردن؛ تر **خِدارج** ~ **لپ** = در آسیاب گرد آرد زیاد است؛ **اس فک نهرم** ~ = گرد آرد از همه نرم تر است.

خَس-خار، خَس-ات-خار = ۱- کثافت، خس و خاشاک؛ ۲- اشیاء.

خَس-خَرِبِی = زخم، آبسه، جوش؛ ~ **آدم آنگِینت** **تے دے نَبنتوید**، **آدم شیل سوَد** = اگر جوش در انگشت آدم برآمد، آدم شل میشود.

خَس-خَس = دل بدی، استفراق؛ **زارذ** ~ **کِینت** = دل بد شدن.

خَسُر = خسر.

خِسمونِچ = نامزاد (مذ).

خِسمِنِچ = نامزاد (مث).

خَسیرِخ (ج. خَسیرِخ یون، خَسیرِخ بن) = برادر زن، برادر شوهر؛ زن برادر، شوهر خواهر (ایزنه، یزنه).

خَسِيس = خسیس؛ لپ ~ مه قے! = بسیار خسیس
نباش! م. حَس، گنده.

خَش خَش = خش خش (پرنده عکه)؛ هر گون
کِبَسِئِخ ~ خه کِبَسِت، لوفِئِن دِدے: "خَش خِبر،
حلوا تو پے غنَف!" = هر وقتیکه که عکه خش
خش کند، میگویند: "خوش خبر، حلوا در دهنَت!"
خُش زارَد = مهربان.

خُش کرَدَه = خوش کرده، به انتخاب.

خُش = خوش.

خِشَتاو = خش خش کردن (پرنده عکه)؛ دهنَد
کِبَسِئِخِئِن نُر لپ خِشِئِن = امروز عکه ها بسیار
خش خش میکنند.

خُشروی = خوش روی، زیبا.

خُشے = خوشی.

خُئِن گاو = غرگاو.

خُئِن وِهل = خس و خاشاک، تراکم، شلوغی،
موانع؛ سُت اُم تر وئذ گهل دَدے، ژیز نَرمه اَرَم
~ سُدج = رفتم در سر جوی (کانال) که خس و
خاشاک جوی را بند انداخته است؛ خُئِن وِهل خو
چیداو = خود محکم گرفتن، مستقر شدن؛ اِرا
ک-ا رِبِد اُم خُئِن وِهل خو چود، بشهند کار اُم خو
رد فِرود = ای برادر، در آنجا خود را محکم
گرفتم و کار خوب برای خود پیدا کردم؛ خُئِن
وِهل نِیسَتاو = فرو رفتن در ریگ تر؛ مو گُرته
چے بَنخ سُدج خو، خُئِن وِهل نوسچ = پیراهن
مرا آب برد و در ریگ فرو رفت؛ خُئِن وِهل
ذهداو؛ گیر ماند، غرق شدن؛ یه گِج وئذ اند خُئِن
وِهل ذادج = بزغاله در جوی گیر مانده است. م.
شاش وِهل.

خُئِن وِئل گرے، **خُئِن وِئلے** = گستاخی، لجاجتی؛
خُئِن وِئل گرے چ.، خُئِن وِئلے چ. = گستاخی
ک.، لجاجتی ک.

خُئِن وِئل = لجاجت، گستاخ؛ تو-ت لپ خُئِن وِئل
آدم، خوند لوف اُم ات، جدا نه ساوے = تو بسیار
یک آدم گستاخ استی، هر چند که میگویم، جدا
نمی شوی؛ خُئِن وِئل س. = چسپیدن، مزاحم
شدن. م. چُست.

خُئِن = سخت، محکم، قوی.

خُئِنپه خار = نان خور؛ وِئف اندِئِن خار ~ آنها
شش نان خور دارند.

خُئِنپه = اتاله.

خُئِنپه-لِئِنگ = زود مانده شدن در وقت راه گشتن
، راه رفتن عادت نداشتن، تنبل در راه رفتن؛ تو
چِناو ~ آدم اُم نو وِئنت = در راه رفتن مثل تو
یک آدم تنبل را نو دیدم.

خُئِنت، **خُئِنتِن** = خشت؛ دَم ~ مو-رد دهک = آن
خشت را بمن بده.

خُئِنتک ۱ = خشتک (تنبان، پتلون).

خُئِنتک ۲، **خُئِنتک وِئج** = سار نوعی پرنده (نام
علمی: *sturnus vulgaris*).

خُئِنتِن = خشتی، از خشت.

خُئِنچه: **خُئِنچه زئِنبتاو** = شخم زدن (بار اول).

خُئِنخ = حلوا.

خُئِن-خَرَبِئِن = خارش، دانه، جوش.

خُئِنک = خشک؛ خُئِنک چ. = خشک ک.؛ خُئِنک
س. = خشک ش.

خُئِنک-دِهَبِت، **خُدِهَر دِهَبِت** = خشک دشت،
دشت کلان، در شمال آن قریه بهشار و تپه ده
مرغان، در شرق قریه ده مرغان و در جنوب
رودخانه کِرُونج (خابنخِئِنخ و در غرب کوه
موننتیج قرار دارد. فخ. ح.

خُئِنکه سال = خشکه سال؛ خُئِنک سالے، =
خشک سالی.

خُئِنکه-سِهَر، **خُئِنکه-سِهَو** = ۱- افعی (نام
علمی: *Vipera*) نام یک سرده از تیره گرزه
ماران است. ۲- مزاق. زن چاق، زن فربه؛ اس
مو-یِبِن ~ مِس خه لود، قهر اُم نه چود = مرا زن
چاق هم گفتند، قهر نکردم.

خُئِنکه سِبِل = سیل بدون آب با گل و خاک، سیل
خشک.

خُئِنکه، **خُئِنکے** = خشکه، خشکی.

خُئِنکه-دِهَرْد = بیوست یا خشکی مزاج
عارضه‌ای در دستگاه گوارش است که بر اثر
آن، مواد دفعی در روده بزرگ سفت می‌شوند و
دفع آن‌ها با درد و سختی همراه می‌شود. بیوست
حاد ممکن است سبب بسته‌شدن روده شود، که به
نوبه خود حتی ممکن است نیاز به عمل جراحی
داشته باشد. علل بروز این عارضه ممکن است
رژیم غذایی نامناسب، برهم خوردن تعادل
هورمونی، اثر جانبی داروهای مصرفی یا

آناتومی بدن باشد. روش‌های درمان شامل اصلاح رژیم غذایی و تمرینات ورزشی است. وب.

خُبْنود = خشنود؛ خُبْنودے = خشنودی.

خُبْبه = ۱- خوشه ارژن؛ پینج ~ چورج = ارژن خوشه کرد؛ ۲- خوشه (انگور)

خُبْبوب = گتم، مدفوع گاو بشکل مسطح آنرا جور میکنند و برای سوخت استفاده میشود.

خُبْبه = خوشی؛ خُبْبه چ. = خوشی ک.

خَط بَرگ = اشاره گر (در مکتب)؛ پبش وخت اند مکتب بچگله بین پن بنیادو اند ~ زانبت خو مے دست خو، خهط قه بین خورد نینسون انجوفد ات بنییدپن = در گذشته بچه های مکتب اشاره گر را بدست خو میگرفتند و خط را نشانی میکردند و می خواندند.

خَطے طلاق = طلاق خط.

خُل = لای و گل.

خُلْتم = خرطوم فیل.

خُلُق، **خَلایق** = خلق.

خَلْمَنْخَبْف، **خَرْمَنْخَبْف** = رقص و پایکوبی گرد یا دایره ی (رقص و پایکوبی اغلب به اشتراک اطفال)؛ شِرْم مازین، یو غل خست خو، دذ نینپین وے، ید ~ = وقتیکه خرمنگاه را می سازند، هنوز تر است و در آن پایکوبی میکنند، بنام "خَلْمَنْخَبْف" یاد میشود؛ خَلْمَنْخَبْف چ. = پایکوبی خرمنگاه. م. الوَند.

خَلْمَنْدک، **خَمَنْدک** = کنه

خَلْمَنْدک = بب. خَرْمَنْدک

خَلْمَنْدک = کنه.

خَلْمه کوف = کنده چوبی برای کوبیدن خرمنگاه؛ شِرْم ته ~ قته جُکبن ادے، یو شِرْم خین سؤد = خرمنگاه را با کنده چوبی می کوبند تا سخت شود.

خَلوار، **خِروار** = خروار، توده بزرگ، مقدار زیاد.

خَله ین، **خَلله ین** = المونیمی (آهن).

خَله، **خَلله** = ۱- خله، چوب درازی که بدان کشتی میرانند؛ ۲- چیزی که خَلنده و فرورونده در جایی باشد مانند سوزن و جوال دوز و درفش و امثال آن. دهخ.

خَله، **خَلله** = المونیم (آهن).

خَلْهَج (ماده)، **خَلْج (نر)** = گاو با شاخهای کج. گاو ایکه شاخهای آن طرف پیشانی اش خمیده باشند.

خَلُون = خرمن روبه.

خَلْبَسے خَار، **خَلْبَسے خَهْرِج** = کسیکه گوشت چربی دار میخورد.

خَلْبُوک = آبگین؛ **خَلْبُوک س.** = آبگین ش.

خَم = کوزه گلی کلان.

خَمبے، **خَمے** = خمی، شیب، سرنشیب.

خَمْج = خاکستر داغ، زغال داغ؛ دے گرتشکه ذه پے ~ خو، شئپ = کچالو را در خاکستر داغ بزن و (بعدن) بخور؛ تندور با خاکستر (زغال) داغ؛ مو لپمال ار ~ داد = روسری من به تندوربا خاکستر داغ افتید؛ چس، ید غذه ار ~ مه دپد = ببین، بچه به تندور در خاکستر داغ نه افتد.

خَمْچه میون = خمچه میان (در مورد زن کمر باریک).

خَمْبِس = بد قهر، ترش رو، عموس، اخمو؛ یو نُر هر چیز خه خَمْبَسْت = او امروز چه رقمی قهر است.

خَمْبِش = خاکستر داغ؛ وبف گرتشکه بین ام پے ~ داد = کچالو ها را در زیر خاکستر داغ زد؛ قماچ خئس بن خو، دھذ بن ربود ار ~ تا پست = قماق را ورز میدهند و میگذارند در زیر خاکستر داغ تا پخته شود.

خَمْبِس-گیر = موزی، حیلہ گر، بد جنس (سگ)؛ یو تمه-ند ~ گد، نه-جقت خو، پرنبت = سگ شما حیلہ گر است واق (ووف) نمی زند و گاز میگیرد.

خَموت = خاموت (خاموت، چوب حلقه ی در گردن اسپ)؛ دے ~ ار قارج مهک وپد = خاموت را در گردن اسپ بیانداز.

خَمهک = ریزه، خورد؛ **خَمهک چ.** = ریزه ک، خورد ک؛ دے و ائس ات ~ چود = علوفه را ریزه ریزه کردی. **خَمهک س.** = ریزه ش، خورد ش. **خَمهکے** = خس و خاشاک؛ دم توذ ~ ته خیداو نه بافت = خوردن خس و خاشاک توت ممکن نیست.

خَن لَهْف = ایستگاه کشتی.

خَنِيبِ، خَنِيبِ، خَنِيبِ، خَنِيبِ = ۱- سر با خال
های سفید، سر با خالهای ستاره مانند (در مورد
چار پایان شاخدار)؛ **خَنِيبِ مَر** = گوسفند با
خالهای سفید در سر؛ **خَنِيبِ شِيگ** = گوساله با
خالهای سفید در سر؛ ۲- **گَسْتاخ**، بی ادب،
خشن. م. **لُوك**، پنجه رُوبِن.

خَنِيبِ = بب. پنجه رُوبِن.
خَوَاص = غمگین؛ نُر هر چیز خه ~ یو = او
امروز چه رقمی غمگین است؛ **خَوَاص** س. =
غمگین ش.

خَوَاصَات = شخصیت، طبیعت، خاصیت؛ وے ~
أَمْ أَجِثْ نه فهمت = خاصیت او را هیچ ندانم.
خَوَالِك = حمام خاک، خاک بازی (پرنندگان)،
تولیدن؛ یه وِذچ سِت اند ~ کِبِت = آن گنجشک
در خاک تولید میکند؛ مهذ زَرِيخِن لَهک ار دَم
سَنِیخ خَوَالِك کِنِبِن = بگذار این گوگ ها در
زمین خاک بازی بکنند.

خو-بِدله = آهسته، بدون عجله، بی اضطراب.
خوَنم زه، خوَنمِن، خوَنمِنِج = خواب آلود.
خوَنم = خواب.

خون = خون.

خَهَر-بِنِت = پستان حیوان ذبح شده.

خَهَرِك = شیرین، عزیز، محبوب؛ خو ~ تیر اَمْ
درگیل = من پشت محبوبم دلتنگ (دق) شدم.
خَهس = غشای جنین، پرده جنین (در زایمان)؛ وم
ژاو اند یو وم ~ غَل نه وئِنِج = از گاو (ماده) آن
پرده جنین هنوز نه افتیده.

خَهط دُونَك = صندوق پستی.

خَهط فَهَرِج، خَهط یَاسِج = پیسته رسان.

خَهط کَبِن = خط کش.

خَهط = خط.

خَهطَك = پرزه خط، رقعہ.

خَهف = ۱- آتش زنه، خاشاک (هرچیز خشک که
با آن آتش روشن می کنند یا چیز نرم که زود در
میگیرد)؛ ۲- نرم، ملایم؛ روغن ته اس پُوست ~
گردنبت = روغن پوست را ملایم میکند؛ خَهف
تر خَخماک = تیز، سریع؛ یه ته یه خَهف تر
خَخماک تیار کِبِت = او (مَث). دفعتا همه چیز
را آماده میکند. م. خَهف-جُوف.

خَن وئَرِج = کشتی ران.

خَن، خَنک = قایق توتن (کشتی ساده)؛ ~ بن
فوست خو، قارج بن پار و بَدَد = آنها قایق توتن را
بسته کردند و اسپ را از دریا گذراندند.

خَنَواج، خَنَواج = شیار، دیوار حفاظتی (در کنار
رود خانه)؛ وِبق ~ نَخِنِت = شیار شان فرو
ریخته است؛ مے مَاش جای ته ~ لُوفِن = جای
ما را خَنَواج میگویند.

خَنِبِنَتَواو، خَمِبِنَتَواو = ۱- پاهین آوردن، پاهین
کردن؛ دَد گَرذَه خَمِبِن-بِن ار نَنخ = بعدن نان را
به دکان (خانه) پاهین می آوردند؛ اس ییل مَاش
خَمِبِنِبِت، شِنَا چود = از ایلاق ما را پاهین کنید
که سرد شده است؛ ۲- پاهین کردن (بار)؛ یو
ویز درو خَمِبِنِت سَت = او به پاهین کردن بار
شروع شد؛ ۳- یو مو تروون ته لُوفَد: "ار چَقُون
سَرای تُوخَمِبِن اَمْ." = آن درپور میگوید: "در
سَرای چَقان تو را پاهین میکنم." ۴-
بستن (دروازه)؛ اذَه دِقے خَمِبِن = ای بچه
دروازه را بسته کن.

خَنَس = خنک، لوس، تند رو؛ ~ آدمت تو، وُز اَمْ
تو نه ژِیوج = تو آدم لوس استی، تو را دوست
ندارم.

خَنک روی، خَنک روی = ۱- زشت روی، روی
نا خوشایند؛ یو تو-ند ~ پُخ، مو رزین ته وے رد
چار نه کِبِت = بچه ات زشت روی است، دخترم
به او شوهر نمیکند؛ ۲- **گَسْتاخ**، بی شرم، تند
رو؛ عجب ~ بچه-ت تو نی = عجب بچه بی شرم
استی.

خَنگے = دره باریک و چقور؛ -را دم ژاو تر
دے ~ چس = ای برادر، گاو را در دره ببین.

خَنور = ادب، وجدان؛ اه- را وے ند وے پیخ تیر
~ نه رِبذج = بشنو، در روی او شرم نمانده؛ خو
~ خیداو = گستاخی کردن، بی شرمی کردن؛
وے ند بَشرم نِست، یو خو خَنورے خورج = او
وجدان ندارد، او بی شرم است.

خَنه = تخته برای تیار کردن خمیر و آش، تخته
آشبری؛ خَنِبِت اند خَمِبَر خَنِیبِن، ~ ته آش
تَبِبِن = در تَشْت خمیر ورز میزنند، در تخته آش
میبرند. م. تخته.

خهف-جوُف = علف خشک که از آن آتش زنه جور میکنند. ~ کِرهنډپن خو، کِن پِن ته خهف = نرمی علف را میخراشند و آتش زنه جور میکنند؛ خهف اس کِروبن اند کِن پِن = آتش زنه را از گلپر (مغز در داخل ساقه) تیار میکنند؛ خهف اس دے خه کِن پِن، دے ته خهف-جوُف، هم گمال لوڤن = آتش زنه ایکه از آن جور میکنند، آتش زنه و هم انغوزه یا "کمال" می گویند.

خهفداو = پاهین شدن.

خوت-خوت = صدا کردن خر.

خوتتاو = پوشاندن، خواباندن (خواب دادن)؛ دے نو تلت پهر ات چورج جای یت، دے پین اربد خوتچ، ار دے خونه = کالای نو را پنهان کردی و برای او کالا های کهنه پوشاندند.

خوبش = ۱- خود را مات و مبهوت انداختن، در جایی ساکت شدن؛ چیزت خو جای تیر ~ سُدج؟ = چرا در جای ساکت شدی؟؛ ۲- سخت، غلیظ؛ ک-آم خُببیه ~، ار نای نه سوُد = این اتاله غلیظ است به گلو نمیروود؛ خوبش چ. = مانع حرکت شدن؛ وُز اُم وے ~ چود خو، یو خو جای تئث ربد = من او را نماندم که حرکت کند و در جای خود ماند؛ خو خوبش چ. = در جای خود ساکت (مات و مبهوت ماندن)، از جای خود شور نخوردن؛ وُز اُم شیچ ~ خو پے چید اند خه چورج، خو زریاتپن اڤن = من حالا در خانه از جای خود شور نمی خورم، بخاطر اولاد های خود؛ خوبش س. = در جای خود ساکت شدن (مات و مبهوت شدن)، سخت شدن.

خوفچپف = خُفچی (باشنده خُفچ).

خوله = توده، خاکریز؛ بسوخ لپ خه ڤد، تا ڤبگه ره فا ید پهرک یود اند ~ سوُد = اگر باد زیاد باشد، تا شام اینجا برگ ها زیاد توده میشوند.م. بُق، توله.

خوم کار = خام کار.

خوم، خومه = خام.

خوماش = اتاله جوش نا خورده.

خومج = گرد و نرمی کاه (از کاه غلجیات در وقت خرمنکوبی).

خومک = نخ پیچ وتاب داده شده در دوک نخ ریسی.

خومنه، خوم = ۱- خام (پوست)؛ یو پوست غل ~ = آن پوست هنوز خام است؛ ۲- بی تجربه، ساده، لوج؛ توت غل ~، غله-ت دے سَت، تهم ته فهمے = تو هنوز تجربه نداری، کلان که شدی، آنوقت می فهمی.

خومنے گول = آب پز (آب گوشت، سوپ) از چارمغز میده شده؛ غوز یهنپن خو، دذ بترقا وے کِنپن خو، دذ گرده ارم وپذپن خو خپن، وے ته ~ لوڤن = چارمغز را میده میکنند، آنرا شوربا جور میکنند، نان در آن تر میکنند و میخورند، آنرا بنام "خومنے گول" یاد میشود.

خومه = خامی.

خون = ۱- خان؛ ۲- اسم مذ. خون، اکبرخون، امیرخون، طلا خون، خون سید، دولت خون.

خونگے = خانگی.

خونواده = خانواده.

خونه دواماد = خانه داماد.

خونه نبنین = خانه نشین.

خونه ویرون = خانه ویران.

خونه = خانه.

خونه-سور = مراسم ختنه سوران؛ خونه-سور چ. = ختنه سوران ک.م. چول بُران.

خبجک = سردرگم، پیچیده (تار، کلاف) درم. پد وورر سُدج ~ = این تار سر در گم شده است.

خبج-وېجک = ۱- بی نظم، اختلاف، مبهم، گیج کننده؛ وېف کار ~، وهذ خُبث وے سر-ات پی نه فهمپن = کار شان بی نظم است، آنها خود شان سر و برش را نمی فهمند؛ ۲- سردرگم، پیچیده، بی نظم؛ دس ~ کار اُم نو وینت = اینقسم کار سر در گم را نو دیدم؛ خبج-وېجک = بی نظم؛ خبج-وېجک چ. = سر در گم ک.، پیچیده ک.، بی نظم ک.

خبذ = چرک، کثافت. م. غژد.

خبذن = چتل، کثیف.

خبز پخ = برادر یا خواهر زاده (مث).

خبز بُخ = برادر یا خواهر زاده (مذ).

خبر (ج. خبریون، خبر بن کمتر استفاده میشود) = برادر زاده، خواهر زاده؛ اه ~، دے نوں-پوم نقش = برادر زاده نام پام او را نوشته کن. **خبر** = لغو، قطع، ختم، آخر؛ خبرچ = لغو ک، قطع ک، ختم ک. **خبر-بادا** = لغو، قطع، ختم. **خبرتاو** = مصرف کردن (به خوردن)؛ مو و بستن ات فگت خبرت = تمام لی مرا مصرف کردی. **خبره** = ۱- گستاخ، بی ادب؛ ۲- خیره کردن. **خبروتتاو** = زخم کردن، صدمه رساندن (اغلب در وقت نعل کردن اسپ)؛ مو قارج بن خبرونت خو، شیچ یو شئت-شئت تیزد = اسپ مرا زخمی) در وقت نعل کردن) کردن، حالا لنگ-لنگان راه می رود. **خبر بیدک** = نوع تیشه م. چپ-بیدک چپ-وید، چپ-ویدک. **خبر** = راست. **خبریں** = خویش، قوم. **خبرنبه** = شیشه. **خبرنبه بُر** = شیشه بر. **خبرنبه پن** = شیشه ی. **خبرنبے گهر** = خواستگار؛ خبرنبے گهر بن بن رماد ار وم غهخ داد چید = خواستگاران به خانه پدر دختر روان کردند. **خبرنبے** = نامزادی؛ خبرنبے چ = نامزاد ک. **خبرل** = ۱- خیل، نوع، قسم، سرده، کتگوری؛ ۲- پسوند؛ سوار خیل = سواری ها. **خبرمخ** = نرمی کاه؛ پینچ نر مه و این ته ~ لوفین = نرمی کاه ارزن را "خبرمخ" میگویند. **خیت دون، خید دون** = دانه خور (ظرف)، خوراک دان. **خیت دارگ** = چوب برای ریختن دانه غله در سوراخ آسیاب، تنظیم کننده. **خیت، خید** = دانه برای مرغ، خوراک مرغ. **خیح** = ۱- میده، ریزه، خرده ریز؛ دپف ~ ژیز بن علاید ربه = هیزم های میده را علحیده بگذار؛ **خیح چ** = میده ک، ریزه ک؛ **خیح-خهچ**، **خیح-ات خهچ** = میده و ریزه، خرد و ریزه؛ ۲- خورد، جوان؛ **وُز ام تهم غل** ~ **فُد** = من آنوقت خورد بودم؛ **یم یارج آپ** ~ = این آرد

بسیار نرم است؛ ۳- با دقت؛ هر چیز خه لوم، ~ **نغور** = هر چیزیکه میگویم، با دقت گوش کن. **خیر پل** = آفتاب برآمد؛ شرق؛ نو پویناک بن خه پنوید، خو پیخ بن تر ~ چود = (آنها) وقتیکه کالای نو را می پوشیدند، روی خود را بطرف شرق می کردند. **خیر نیست** = آفتاب نشست؛ خیر نیستبخ ک-ود اند نثبت = تا آفتاب نشست اینجا بمانید. **خیر** = آفتاب؛ خیر تُغرے مدار سَت = آفتاب دقیق در نصف روز (چاشت) است؛ خیر مذندبچ = نصف روز؛ خیر پبسنیکے = بعد از ظهر؛ خیر ار ژیر = نزدیک غروب آفتاب؛ خیر پے چار = نام عید (جشن) در ایام زمستان. م. آفتاب. **خیر-خرخ** = ۱- آفتاب برآمد، گل صبح، صبح وخت؛ اس ~ اند ام خاو چود تا مداربخ = (ما) از صبح وخت درو را شرع کردیم تا چاشت. **خیر** = شیرین. **خنبں پر** = شاخه، شاخچه؛ دم وید ~ لی ذهد = شاخ و پر بید را جمع کن. **خنبں سلوم** = سلام رفتن به خانه مادر زن بعد سه روز عروسی. **خنبں** (ج. خنبں یون، خنببن) = مادر شوهر. **خنبں، خنبنگ، خنبچک** = شاخه، شاخچه؛ یے ک-اد ~ تاربن دسته-رد بشهند = این شاخه برای دسته تیشه خوب است. **خنبن-پے-جولمچ** = پاگنده (به انگلیسی: Bigfoot) یا ساسکواچ یا ساسکواچ (به انگلیسی Sasquatch): یکی از موجودات خیالی در شمال آمریکا است. پاگنده شکلی گوریل وار دارد و در جنگل های دورافتاده شمال آمریکا، منطقه دریاچه های بزرگ و کوه های راکی زندگی می کند. قد پاگنده میان ۲/۱ تا ۲/۷ متر گفته شده؛ چشم های او ریز، ابروانش درشت، و سرش کوچک و نوک تیز گزارش شده است. پاگنده را دارای بویی بسیار بد و زننده می دانند. پاگنده موجودی توصیف شده شبیه به انسانیان و کپی ها است. کپی ها شامل گوریل، شامپانزه، بونوبو، اورانگوتان، انسان، و میمون دراز دست (گیبون) هستند که با میمون تفاوت دارند. موجودات مشابه پاگنده در همه فرهنگ ها

و در همه کشورهای جهان وجود دارند. وپ؛ یک مود تخیلی مانند انسان در جنگل زندگی میکند؛ اجنه(جن).

خُبْنَبْت = طشت چوبی(طشت کالا شویی).

خُبْنَبْتَاو = ۱- ورز دادن (خمیر)؛ شچ ته تههم وُز گرده خُبْنَبْت اُم = حالا من خمیر را ورز میدهم؛ ۲- گد کردن؛ شرثک خُبْنَبْت خو، دَهذ اُم دے و اِبس تے غوره گِل = گِل(لای) را گد کن، و بالای علوفه بیاندازیم(در بام).

خُبْنَبْت-خَنَه، **خُبْنَبْت-اِت-خَنَه** = انواع مختلف ظروف؛ **خُبْنَبْت-اِت-خَنَه** پیخِیخ اَرَد = انواع مختلف ظروف برای پخت و پز.

خُبْنَبْتَبَف = جایی در دیکدان برای نگهداری ظروف؛ یه پش سفهد پے ~ خو، بعدے خَمپر ماه خود = آن پشک به "خُبْنَبْتَبَف" بالا رفت و خمیر مایه را خورد.

خِیف، **خِیفِک** = قف؛ دے ~ پَتَنَت، دَم بَنَخ کِن ار گَچک = آن قف را دور بیانداز و آن آب را در کاسه بیاندازید؛ یو بنیج دُوند مات سَت دِدے، وے نُسک-اَرَد ~ روون سَت = آن گاو آنقدر مانده شد که قف از فک او روان شد؛ خیف چ = قف ک.

خِیف-خَارَک(فخ.ح.) = مرغ نوروزی، مرغ دریایی یا یاعو (نام علمی: laridae) از تیره پرندگان دریایی در راسته سلیمسانان شامل ۱۰۰ گونه در ۲۲ سرده است که گونه‌های مختلفی از جمله پرستوی دریایی و آبشکاف دارد. مرغ نوروزی کوچک که نام علمی اش *Larus minutus* است، در اروپای شمالی و آسیا زندگی می‌کند. دسته‌های کوچکی از این پرنده نیز در بخش‌هایی از شمال کانادا وجود دارند. این پرنده مهاجر است، در زمستان به سواحل اروپای غربی، مدیترانه و -تعداد کمی- به شمال شرقی آمریکا کوچ می‌کنند. مرغ نوروزی کوچک، کوچکترین گونه خانواده خود است. طول این پرنده بین ۲۵ تا ۲۷ سانتی‌متر و طول بال‌های آن ۷۵ تا ۸۰ سانتی‌متر و وزنش حدود ۶۸ تا ۱۳۳ گرم است. رنگ پرهای این پرنده خاکستری کم رنگ است. نوک آن باریک و سیاه

و پاهایش قرمز تیره است. مرغ نوروزی کوچک پس از سه سال بالغ می‌شود. این پرندگان غذای شان را از سطح آب - معمولاً با شیرجه زدن - پیدا می‌کنند و می‌خورند، حشرات کوچک را نیز در هوا شکار می‌کنند. وپ.

خِیک = آبنای کوچک، شاخابه. م. نوئرُخ.

خِینگ = آدم سفید چشم، بی عقل، کسیکه هیچ چیز نمی‌فهمد.

خِینه = خینه.م. غوزچ.

خِیون (ج. خِیونارچ) = زن برادر.

خِیوُنَت = خیانت؛ **خِیوُنَت کار**(خِیوُنَت گهر) = خیانت کار؛ **خِیوُنَت کارے** = خیانت کاری.